

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که روایتی است که احتمالا رساله ای باشد از موسی ابن جعفر سلام الله علیهما راجع به زمین و به مناسبتش اول زمین مفتوح عنوانه که خواندیم یک مقدار مال غنیمت، به این مناسبت گفتیم یک تذکری هم به کلمات عامه، عبارت ابن حزم را خواندیم،

ابن حزم عقیده اش این است و نقل هم می کند از عده ای از صحابه مثل بلال و ابو عبیده و این ها

پرسش: اصلا اثبات شدند ائمه رساله مکتوبات داشتند؟

آیت الله مددی: بله داریم، حالا بعد می گویم چون آن را کامل متعرض نشدم بعد شواهدش را می گویم.

عرض کنم که این مسئله که حضرت فرمودند این سابقه دارد و بحث هایی که میان قبل از این بوده مطرح شده و عبارت ابن حزم را خواندیم، بقیه عبارتش که تا آخر بحثش یک مقدار هم سر و صدا و دعوایی بوده که با دیگران داشته دیگه متعرض آن قسمت نمی شویم چون آن از بحث ما خارج است، در آخر آن عبارتی که در آن جا هست مثلاً یک صفحه اخیرش ایشان یک مطلبی را نقل می کند و حتی با سه تا روایت یعنی با سه تا سند از افراد، از آن جا مطلبی را نقل می کند که جمع بین خراج و جزیه نمی شود، اهل ذمه یعنی اهل ذمه نمی شود هم خراج بدهند هم از زمین بدهند و نظیر این را هم سابقاً در آن بحث ای ذمی اشتری ارضا من مسلمین توضیح دادیم، گفتیم عده ایشان گفتند اگر ذمی بود باید جزیه بدهد و عشر بدهد، اگر زمینی را از مسلمان گرفت دیگه عشر ازش یعنی ذمه اش آن مقدار جزیه اش برداشته می شود تبدیل به زمین می شود، به زمین منتقل می شود، باید خراج زمین را فقط بدهد، این که جمع بین خراج و بین جزیه نمی شود این غرض یکی از مبانی مهمی بود که در میان اهل سنت مطرح بوده و جز احکامی بوده که به اصطلاح مطرح شده و غرض یک چیز تازگی ندارد و این ها هم ظاهراً به این صورت بوده که تابع آن حکمی بوده که انجام می دادند.

عرض شد سابقا عرض کردم که یکی از رسائلی که، کتاب هایی که ما در باب خراج داریم و در باب اقسام اراضی داریم بلکه اقسام مسائل مالی و بعد حتی جنایات و قصاص و این ها کتابی است که ابویوسف یعقوب ابن ابراهیم در اصطلاح تاریخی یعقوب ها غالبا ابویوسف اند، اگر کسی عنوان ابویوسف دارد غالبا باید یعقوب باشد، یعقوب ابن ابراهیم، ایشان کتابی را نوشته، رساله ای را نوشته، ایشان زمان موسی ابن جعفر است، اصلا یک سال وفاتش قبل از موسی ابن جعفر است، یک دو سه تا مناظره هم در میراث های ما هست بین این شخص و امام موسی ابن جعفر سلام الله علیه که فعلا نمی خواهم وارد آن بحث ها بشویم.

بعد عرض کنم که ایشان متعرض یک رساله ای نوشته که انصافا خیلی هم مفصل است و انواع هم اراضی و هم غیر اراضی را آورده لکن چیز عجیب این است که این مفتوح عنوانه را چند بار می تکرار می کند، من نفهمیدم این تکرارش چرا؟ هم ارض صلح را تکرار می کند و هم چند بار قرار می دهد.

بعد ایشان متعرض جهات مختلف می شود که من الان نمی خواهم متعرض آن قسمت هایش بشوم، آن مقداری که مربوط به اراضی است الان متعرض می شویم چون این مطلب یکی چند بار راجع به این تقسیم بندی مالی زمان دومی صحبت کردیم، البته در مصادر مختلف آمده، این به قول معروف این را من بین پرائتز نقل بکنم بعد برویم به سر مسئله، چون حالا کتاب دست من است فعلا باز معلوم نیست به این زودی کتاب را بیاوریم، راجع به این مسئله تقسیم پول در این جا دارد، حالا همه اش را نمی توانم بخوانم، نقل می کنند هم این ها و هم جاهای دیگر که مثل ابوبکر و مثل علی ابن ابی طالب قائل بودند که ما اگر پولی آمد به همه مسلمان ها به نحو واحد داده بشود، یکنواخت، عمر گفت نه نمی شود مثلا این جا در آن صفحه ۴۲ دارد قال لا اجعل من قاتل رسول الله کمن قاتل معه، کسی که با پیغمبر جنگیده با کسی که در خدمت پیغمبر جنگیده این دو تا را نمی شود ما یکنواخت قرار بدهیم و نوشته پول سنگینی را که آمد عمر در این فکر افتاد که دیوانی قرار بدهد و اسم ها را بنویسد.

قصه ای را نقل می کند حالا من کار به سندش ندارم

عن ابی هریره قال قدمت من البحرین، صفحه ۴۵ است

پرسش: همان جلد هفت؟

آیت الله مددی: نه این یک جا چاپ شده، سه تا رساله است، رساله اول خراج مال ابویوسف است، توش صفحه من می خوانم، چون تکه تکه است جزء های کوچک دارد.

قال قدمت من البحرين بخمس مائة الف درهم، پانصد هزار درهم آوردند.

فاتیت عمر ابن الخطاب ممسیا

شب بود گفتم آقا پول آوردند

فقلت یا امیرالمومنین اقبض هذا المال، پولی آوردم، و قال کم هو، قلت خمس مائة گفتم پانصد هزار درهم

مثل این که عمر، این جا دارد که اصلا گیج شد، یک جا دارد که اصلا بکی، اصلا گریه کرد دید زیاد است، شدت اموال را که دید حالا گریه کرد، حالا این جا گریه ندارد، مختلف است، مال بحرین توش گریه ندارد.

قال و تدری کم خمس مائة الف؟ تو می فهمی پانصد هزار درهم یعنی چی؟

قلت نعم مائة الف و مائة الف خمس مرات، پنج بار صد هزار

این آدم یک قصه دیگری دارد که در کتب اهل سنت در همین بحث غنائم آمده، دارند متعدد دارند مصادر قدیمشان که یک نفری به پیغمبر می گوید یا رسول الله اگر حیره گرفتی مثلا یک زنی از زن امیر آن جاست، از اشراف، این زن را به من بده، خیلی خب مال تو هنوز هم نگرفتند، بعد که آمدند حیره را گرفتند این مرد هم آن جا بود، به خالد ابن ولید گفت که پیغمبر این زن را به من بخشیده قبل از جنگ، گفت شاهد بیاور، دو تا شاهد آورد که بله، آن هم بهش داد. بعد برادر آن خانم چون جز اشراف و اعیان بود آمد گفت که مثلا می فروشی؟ گفت بله، گفت به ده تا صد درهمی یعنی هزار درهم، فروخت، بعد که فروخت بهش گفت مرد حسابی این جز اشراف بود اگر تو صد هزار درهم هم می گفتی برادرش می داد، چرا به هزار درهم، این گفت من تا حالا فکر نمی کردم از هزار درهم بیشتر باشد، خیال می کردم! واقعا چی بودند و چی شدند، واقعا انسان تعجب می کند، گفت من خیال می کردم ده تا صد درهم دیگه از این

.....
بیشتر نیست، رقم بیش از این بلد نبودم، آخرین عددی را که بلد بودم ده تا صد درهمی مثلا، زمان ما مثلا ده تا صد دلاری مثلا

فرض کنید، من خیال می کردم بزرگترین عدد این است، ده تا صد درهمی، اگر می دانستم!

حالا این جا هم مثل همان است، قال تدری کم خمس مائة الف، واقعا آدم خنده اش می گیرد.

قلت نعم مائة الف و مائة الف خمس مرات، پنج تا صد هزار تا

قال انت ناعس، تو چرتی، خوابی آخه یعنی عمر تصویر نمی کرد که پانصد هزار درهم را، من عمدا می خوانم که روشن بشود

قال انت ناعس؟ اذهب فبت الليل حتى تصبح

برو فردا صبح بیا

فلما اصبحت اتيتہ فقلت اقبط منی هذا، قال کم هو؟ قلت خمس مائة الف، قال امن طيب؟ از راه درست حسابی، تو ظلم کردی از مردم

بحرين بدبخت گرفتی؟ گفت نه، لا اعلم إلا ذلك، بعد فقال عمر ايها الناس قد جائت قد جاء مال كثير، آن وقت شروع به توضیح دادن

می کند و این که ایشان این مال را تقسیم می کند و شروع می کند تقسیم کردن.

آن وقت ففرض للمهاجرين، در این نسخه این طور است چون غیر از این هم دارد

فرض للمهاجرين یعنی به حساب کسانی که از مکه آمده بودند، خمسة آلاف، خمسة آلاف، للانصار ثلاثة آلاف ثلاثة آلاف، و لازواج

النبي اثني عشر الف، در این جا دارد که برای زن های پیغمبر دوازده تا

آن وقت چیز های دیگری هم جور های دیگری هم شده مثلا این یک متن، حالا بعد بقیه اش را می خوانم.

یک جای دیگه دارد که وقتی گفت چکار بکنیم و بنا شد که، گفت اول هم شروع می کنیم به بنی هاشم

من شهد بدرا من بنی هاشم من مولی أو عربی

چه عرب باشد چه غیر عرب

لكل رجل منهم خمسة آلاف، حالا از عجائب این است.

فرض للعباس ابن عبدالمطلب اثني عشر الفا

خیلی عجیب است، با این که عباس حالا یادم رفت دقیقا یا فتح مکه است یا در حجة الوداع به مدینه آمد، اصلا تا آن وقت مدینه هم

نبود یعنی برای امیرالمومنین پنج هزار، برای عباس دوازده هزار، هنوز هم هر چی هم فکر کردم ننوشتند علتش چیست

ثم فرض لمن شهد بدرًا من بنی امیة و فرض للبدرین اجمعین خمسة آلاف خمسة آلاف فرض للانصار اربعة آلاف اربعة آلاف، فرض

لازواج النبی عشرة آلاف عشرة آلاف

این جا فرض عشرة آلاف دارد آن جا داشت اثني عشر

فرض لعائشة اثني عشر الف، فرض لمهاجرة الحبشه، مثل همین اسماء بنت عمیس که تا حبشه رفته بود، اربعة آلاف اربعة آلاف

و فرض لعمر ابن ابی سلمة، ام سلمه، عمر پسر ام سلمه که از امهات مومنین است لمكان ام سلمة اربعة آلاف

بعد حالا صحبت است و فرض للحسن و الحسين خمسة آلاف خمسة آلاف یعنی فرض پدرشان امیرالمومنین لمكانهما من رسول الله ثم

فرض للناس ثلاث مائة ثلاث مائة، اربعة مائة اربع مائة، و فرض لنساء المهاجرین و الانصار ست مائة ست مائة، دیگه یک شرحی از

لیست این ها داده، از این اموالی را که تقسیم کرده، البته بعدش نقل می کند که عمر گفت اگر بعد از این پولی برای من آمد این را

می خواهم مساوی بدهم، این در صفحه ۴۶ است.

بعد و كان للمنفسوس إذا طرحت امه اگر بچه سقط شده و به دنیا نیامده مائة درهم، صد درهم

فإذا (مبهم ۵:۱۳) بمائتين دويست درهم و همین طور.

فإذا بلغ زاده، قال و لما رأى المال قد كثر لئن عشتُ الى هذه الليلة من قابل، یک سال دیگه بگذرد مثل همچین شبی لالحقن اخرى

الناس باوليهم حتى يكون في العطاء سواء، این طرح را داد که بعد کشته شد، و توفي قبل ذلك، البته توفي نوشته مراد همان تروری

که شده

قضایایی که دارد فعلا چون نمی خواهم همه اش را بخوانم، این را من فقط عرض کردم یک مجموعه لطیفی را در این جا، البته این ها چون تاریخی هم هست ارزش علمیش هم خیلی روشن نیست، حالا من نمی خواهم خیلی روی این ها مانور بدهم، از چیز های خیلی غریبش این است که لازواج النبی اثنی عشر الفا، بعد که آوردند پول را برای زینب چون دارد که دو تا از زن های پیغمبر را نصف داد، یکی صفیه که در اصل یهودی بود و بعد مسلمان شده بود و کنیز بود بعد آزاد شده بود آن شش هزار که آن هم اعتراض کرد بعد عمر هم به او دوازده هزار داد، غرض هم خود زن های پیغمبر مشکلی درست کرد، خود عثمان هم سهم زنان پیغمبر را کم کرد و پایین آورد من جمله عائشه و حفصه.

از همه این ها عجیب تر زینب ابنة جحش

کرارا عرض کردیم از زن های پیغمبر زنی که از خود خاندان رسالت است همین زینب است، زن معروف زید که اول زن زید بود، آیه مبارکه هم هست لما قضی زید، این دختر عمه پیغمبر است، این تنها زنی است که است، این نوه دختری عبدالمطلب است، جحش پدرش است، مادرش به نظرم امامه باشد، سه چهار تا دختر حضرت عبدالمطلب هستند که مدینه نیامدند، در مکه دفن شدند، یکیش هم مادر همین زینب است

فلما اتی زینب ابنة جحش مالها این دوازده هزار

قالت غفر الله لامیرالمومنین لقد کان فی صواحباتی من هو اقوی، این به زن های دیگر پیغمبر می داد بهتر بود، من خیلی حال تقسیم ندارم، به همان زن های پیغمبر می داد

فقیل لها إن هذا کله لک، همه این ها برای توست، آن ها هر کدام دوازده هزار شما هم سهم دوازده هزار

حالا معلوم می شود خیلی هم حالت، خیلی بدش آمد که می خواهد عمر برای او پول بفرستد

فأمرت به امر کرد، فسبّ این دوازده هزار درهم را زمین ریختند

و غطه بثوبٍ یک پارچه ای رویش گذاشت

ثم قالت لبعض من عندها، حالا یا کنیزش بوده یا از فامیلش بوده

ادخلی یدک فی لآل فلان و لآل فلان

چون پارچه را گذاشت مثلاً گفت دست بزن، در بیاور، هر قدر که شد این را به فلان بده، این جوری تقسیم کرد

و لم تنزل تعطی لآل فلان و آل فلان، همین جوری شروع کرد تقسیم کردن، گفت تمام شد، آن خانمی که دستش را داخل برده بود

گفت سهم ما را هم حفظ بکن، به همه بخشیدی ما هم یک چیزی می خواهیم

حتى قالت التي تدخل یدها لا اراک تذکرني و لی علیک حق، چرا اسم من را نمی بری

فقالت لک ما تحت الثوب

هر چی باقی مانده مال تو

قال فکشفت الثوب فإذا ثم خمسة و ثمانون درهم، بیچاره بدبخت سهمش ۸۵ درهم، از آن ۱۲ هزار درهم آنی که مانده بود ۸۵ درهم،

گفت این هم مال تو

این خیلی عجیب این ها را نقل کردند، ثم رفعت یدها

بعد دستش را دعا بلند کرد قالت اللهم لا یدرکني عطاء عمر ابن الخطاب بعد عامی هذا ابدًا، خدا یک روز نیاید که پول از طرف عمر

برای من بیاید

عین عبارت لا یدرکني عطاء عمر ابن الخطاب بعد عامی هذا ابدًا، قال فکانت رضى الله تعالى عنها اول ازواج النبی لحوقا به، اولین

زنی که، یعنی به سال دوم نرسید، همین عطای اول تمام شد، مطلب ایشان تمام شد

حالا این هم پرانتز ما تمام بشود، یک مقدار قصه این تقسیم و عرض کردیم نکات دیگه هم دارد که من فعلاً وارد نمی شوم

ایشان از اول کتاب که وارد می شود یک مقداری، انصافاً هم قشنگ است، یک مقداری صحبت می کند راجع به این که تو خلیفه

شدی اموال دست توست، امور مسلمان ها دست توست، چند صفحه نصایح و این ها و روایت و بعد اولین چیزی را که مطرح می کند

بَابُ فِي قِسْمَةِ الْغَنَائِمِ، بحث غنائم را مطرح می کند که چون خب طبیعتا مال ما نیست و البته صحبت های دیگه. بعد فصلٌ فی الفیء و الخراج، از این جا وارد بحث فیء و خراج می شود، بعد می گوید:

و اما الفیء یا امیرالمومنین فهو الخراج عندنا، فیء با خراج یکی است، این هم یک بحثی دارد که فیء با غنیمت و خراج یکی هست یا با خراج یکی نیست؟ آن وقت بعد متعرض شده به قصه عراق، همین که من عرض کردم بعد تدوین دواوین و قصه عراق، این مسائل را مفصل با روایاتی آورده که من فعلا وارد این بحث نمی شوم

ایشان نظرش این است قال ابویوسف و الذی رای عمر من الامتناع من قسمة العرضین بین من افتتاح عند ما عرفه الله ما کان فی کتابه چون گفت آیه را یادم آمد، بیان ذلک کان توفیقا من الله له، کان له، یک توفیق الهی

اصلا این ها کتاب هایی دارند به عنوان موافقات عمر، ادعا می کنند که عمر محدث بوده چون این روایت هم نقل می کنند به اسانید که لقد کان فی الامم السابقة رجالاً یا محدثون و إن کان فی هذه الامة محدثٌ فهو عمر، این را هم دارند، این می گوید این یک توفیق الهی بود. نکته ای را که من می خواهم استفاده بکنم چیز دیگری است، می خواهم بگویم که خود این ها با این که نسبت دادند عمر این کار را کرد این را به عنوان سنت رسول الله نیست، این تمام بحث ما این است یعنی این ها هم که آمدند، اولاً دیدیم که مثل ابن حزم می گوید خب عمر بیخود گفت، من فکر آخر این امت هستم، می گوید رسول الله فکر آخر امت هست، این را که خواندیم، دیروز مال ابن حزم را خواندیم، این اشکال آن آقا، این آقا هم که می آید قبول می کند می گوید این به عنوان این که خداوند موقفش کرده یک توفیق الهی بود یعنی سنت نیست یعنی جعل ندارد، یعنی این مسئله مسئله ای نیست که رسول الله قرار داد، یک مسئله ای بود شخصا رای عمر بود که این کار بشود و رای شخصی اوست، این هم نکته اش را عرض بکنم.

آن وقت وارد بحث ، وارد بقیه بحث ها شده که من دیگه نمی خواهم الان این جا خیلی وارد بحث بشوم چون طولانی است. بعد از این بحث خیلی احادیث آورده آقایان اگر خواستند مراجعه بکنند، کتاب فوق العاده مفید است، چون تا آن جایی که من می دانم به

استثنای آن چه که منسوب است به حضرت صادق اجمالا، نه به این مقدار تفصیلی و به حضرت موسی ابن جعفر، این ها جزء اولین کسانی هستند که مطرح کردند.

آن وقت در این جا عرض کردم من الان ندیدم در مصادر شیعه، در مصادر سنی دارد و بلغنا عن علی ابن ابی طالب به تعبیر ایشان کرم الله وجهه أنه قال لو لا أن يضرب بعضكم وجوه بعض لقسمت السواد بینکم، اصلا زمین سواد را من تقسیم می کردم آن وقت ایشان متعرض شده بحث شام و جزیره، عرض کردم همین عراق فعلی را در نظر بگیرید شمال عراق که الان مثلا منطقه کردنشین است این را اصطلاحا جزیره می گفتند، بعد از شمال عراق هم به شام می خورد، این هم شام پس مراد از عراق این قسمت اول است، وسطش جزیره بعد شام، این کیفیت، خب بعد وارد بحث چیز می شود، دیگه من الان عرض کردم آن تفاسیر را الان نمی خواهم متعرض بشوم.

بعد ایشان وارد بحث صفحه ۴۷ باز دو مرتبه وارد بحث سواد و این ها می شود و کیفیتی که عمر قرار داد که اراضی را چطور تقسیم بکنند، افرادی را که در آن جا فرستاده بود آن را راه بیندازند، می گویم چون بحث هایی که دارند من خیلی مختصرش را خواندم، اشاره ای هم به بحث خیبر دارد که بعد متعرض می شوم ان شا الله تعالی، بحث خیبر را مستقلا متعرض می شویم.

بعد ایشان یک فصلی دارد چون بحث اراضی به طور کلی است، بعد دو مرتبه هم خراج دارد من از این جا تقریبا یک مقدارش را می خوانیم.

فصل فی ذکر القطائع، عرض کردیم قطیه یا اقطا عبارت از بخشی از زمین بود که به افراد داده می شد، این را اصطلاحا اقطاع می گفتند مثلا عرض کردیم به پیغمبر نسبت داده شده زمین های بزرگ، چندین هزار هکتار را مثلا به یک نفر، حتی بعضی ها شبیه مثلا مثل همین اطراف قم یک قسمت هایی است که می گویند معدن است، شن است، ماسه است، یک زمین بزرگی را در اختیار او قرار می دادند که مثلا از او استفاده بکنند، بله ایشان از این فصل قطائع شروع می کند باز به مناسبت به سواد و این ها می رسد، وارد بحث قطائع می شود که بحث اساسی است، آن نکته ای را که عرض کردم که قسمت هایی را از مال پادشاهان ساسانی این را ایشان

تعبیر به قطائع می کند که ما اصطلاحاً صوافی می گوئیم، این جا دارد، بلغت الصوافی، این صوافی در این جا زمین های ممتازی بوده که در مدائن بوده، چه مربوط به خود پادشاه بوده و چه مربوط به اطرافیان ایشان بوده، آن وقت ایشان آن زمین ها را اسم می برد و حتی می گوید کسی خیلی آشنا بود می گوید این ها ده تا قسمت بودند، این صوافی یکی یکی اسم می برد، یکیش هم و کل دیربرید، نمی فهمم دیربرید چیست، نفهمیدم، این جا هم در حاشیه اش نوشته که روشن نیست، نمی دانم این یک اصطلاحی بوده فارس ها داشتند، مراجعه هم نکردم، بعد ده تا طائفه می کند، این طائفه را به عنوان فریضه و عرض کردم در سال ۸۲ این زمین هایی را که در عراق به عنوان زمین های برگزیده و فوق العاده بود سال ۸۲ مردم گرفتند، این را هم ایشان نوشته، بله آن وقت در زمین های، آن وقت من عرض کردم احکام زمین به لحاظ انواعش فرق می کند.

ایشان می گوید و اما من اخذ من القطائع، و إنما صارت القطائع یؤخذ منه العشر، آن وقت به لحاظ مالیاتی این زمین ها را اگر به کسی می دادند ده درصدش را می گرفتند بمنزلة الصدقة

بعد خود ایشان، من چون چند روز پیش عرض کردم با این که فقیه اهل سنت برای خودش ولایت قائل نبود اما می آمد بعضی از احکام را می گفت خطاب به حاکم که شما هر کدام را که می خواهید انتخاب بکنید چون من قبلاً گفتم، حالا این مثالش همین جا از همین کتاب ابویوسف، بعد می گوید و إنما ذلک الی الامام، نظر من این است که این اختیار امام

إن رای امیرالمومنین إن رای ان یصیر علیها عشرا و إن رای أن یصیر علیها عشرين فعل و إن رای أن یصیرها خراجا إذا کانت تشرب من انهار الخراج که کوفه و دجله باشد فعل ذلک موسعا علیه فی ارض العراق خاصة و إنما یؤخذ من العشر لما یلزم صاحب الاقطاع من المومونه إلی آخره.

بعد وارد، یکی یکی یعنی دقیقاً همان حالتی که شما الان دارید، یکی یکی زمین ها را بیان می کند.

و اما ارض الحجاز و مکه و المدينة و ارض الیمن و ارض العرب التي افتتحها رسول الله فلا یزاد علیها و لا ینقص

این دیگه به امر حاکم نیست، همان راهی را که پیغمبر انجام داده

لأنه شيء قد جرى عليه امر رسول الله و حكمه

من ان شا الله دو مرتبه بر می گردم از روایت حماد، مرسله حماد امام موسی ابن جعفر در یک جای دیگه هم همین طور است، مثلاً موسی ابن جعفر می فرمایند که به اعراب نباید سهمی از غنیمت داد چون هذه سنة رسول الله جری علیه الناس، این مثل همین است، این جا هم همین طور است، دقیقاً همین است

لأنه شيء قد جرى عليه امر رسول الله و حكمه فلا يحل للامام أن يحوله إلى غير ذلك

طبیعتاً این جور فتاوا محل اشکال بوده، من می خواستم اصل ریشه مطلب خودش فی نفسه روشن بشود تا وجه اشکال، چون ممکن است یک کسی بگوید رسول الله این کار را فرمودند روی آن ولایتی که داشتند، نه روی حکم الله واقعی و قد بلغنا أن رسول الله افتتح فتوحاً من الارض العربية فوضع عليه العشر یعنی از آن ها زکات گرفت

و لم يجعل على شيء منها خراجاً، این خیلی مهم است. ان شا الله عرض خواهم کرد کلمه خراج متاسفانه یک معنا ندارد، اگر یک معنا داشت خوب بود، چون من عرض کردم خوب دقت بکنید این مسئله را وقتی شما می آئید نصوص اسلامی را بررسی می کنید خیلی سعی بکنید که این ها منسجم باشد، ما روایت صحیحی ای داریم مال بزنطی، حالا چون بعد متعرض می شوم ان شا الله می گویم. در آن جا دارد که اخذ رسول الله جعل علی خیبر خراجاً، آن جا تعبیر خیبر خراج شده است با این که ظاهراً ارض خیبر خراجی نبوده، ایشان هم می گوید و لم يجعل علی شيء منها خراجاً، هیچ زمینی در زمان رسول الله خراجی نبوده. آن چه که در زمان رسول الله بوده عرف بوده ده درصد بوده، خراجی نبوده، این خیلی نکته جالبی است که باید روی آن فکر کرد چون من بعد آن روایت را می خوانم بین اصحاب معروف شد به صحیحی بزنطی ان شا الله متعرض می شویم.

مثلاً ألا ترى أن مكة و الحرم لم يكن فيها خراجٌ، فأجر الارض العربية كلها هذا المجري

چون از مکه و مدینه پیغمبر خراج نگرفت زمین های عربی را که در جزیره بود تا یمن، در هیچ کدام خراجی نیستند

و اجر البحرين، ظاهراً مراد بحرین باشد و الطائف كذلك، طائف را که البته پیغمبر گرفت و بحرین تسلیم شد

.....
أو لا ترى أن، بعد وارد این بحث می شود، یک فصلی هم دارد حالا چون من تکه تکه عبارتش را می خوانم.

بعد می فرماید که اما الخوارج فإنهم اخطاء المحجة

خوارج همه را خراجی قرار دادند، عرب و غیر عرب، آنی که در حجاز و این ها بو و جعل قراء عربية بمنزلة قراء عجمية و وارد بحث می شود که این ها مثلا خلاف سنت عمل کردند.

بعد فصل دیگه من می خواهم وضع چطور این ابویوسف دنیای اسلام را تصویر می کند برای هارون که از کجا چی گرفته بشود و اما ارض البصرة و خراسان فإنهما إني بمنزلة السواد، نظر من این است که شما با این ها معامله زمین عراق بکنید، روشن شد؟ این که گفتم زمین ها مختلف بود و واقعا هم چیز عجیبی است از قرن دوم، حالا تعجب است چرا از زمان بنی امیه به این فکر نیفتادند این هم چیز تعجب آوری است، بالاخره حدود هشتاد و یکی دو سال بنی امیه از سال ۴۱ هجری بعد از جریان امام حسن تا سال ۱۳۲ بنی امیه بودند، ۸۱ سال، البته این هست، بنی امیه یک حالت خاصی داشتند، چیز عجیبی است، احمد امین در کتابی که دارد درباره بنی امیه می گوید در کل دوران بنی امیه یک مدرسه در دنیای اسلام افتتاح نشد، در کل دنیای اسلام در این ۸۱ سال و از عجائب این است که با آمدن بنی عباس که در سال ۱۳۲ است، چند دفعه این را نقل کردم که بنی عباس می آیند، البته خب بعد یواش یواش برآمده زمان هارون قوی می شوند، در کتاب الامام و السياسة ابن قتیبة اواخر کتاب، صفحات آخر کتاب می نویسد در زمان هارون علم خیلی پیشرفت کرده، خیلی، این مطلب خیلی عجیب است، زمان حضرت رضا سلام الله علیه، علم خیلی پیشرفت کرده، بعد ایشان نوشته حتی إن الغلام يتبحر، حالا يستبحر خوانده می شود، يتبحر فی العلوم، يحفظ القرآن و يحفظ الفقه و يجمع دواوين الشعراء و یروی الاحادیث و یناظر المعلمین، حتی در حالی که با مشایخش هم مباحثه می کند و عمره احدى عشر سنة، یازده ساله است، این پیشرفت یک چیز خیلی غیر طبیعی است، حالا آیا مناسب با این پیشرفت بوده که این رسائل نوشته شده یا موسی ابن جعفر نوشتند، این زمینه باز شد، این یک زمینه خیلی لطیفی است که می آید تمام دنیای اسلام را بررسی می کند. این مثل این که الان یک کسی بخواهد در شیعه تمام دنیای اسلام را بررسی بکند و شیعه در این نقاط مختلف یا خود مسلمان ها چجوری زندگی کنند

و اما ارض البصرة و خراسان فإنهما عندی بمنزلة السواد ما افتتح من ذلك عنونة فهو ارض خراج و ما صولح علیه اهله آنی که مصالحه، فعلى ما صولحوا و لا يزداد عليهم و ما اسلم علیه اهله فهو عشرٌ یا ارض عشر است، ارض عشر یعنی زکات، مالیات ده درصدی که مال زکات است یا ارض صلح است به مقدار مصالحه ای که شده یا ارض خراج است به مقدار خراجی که هست، اگر مفتوح عنونة باشد

پرسش: عشر همان جزیه است دیگه، یعنی جزیه را از غیر مسلمان می گیرند

آیت الله مددی: نه زمین، مال زمین است، ما تا حالا همه اش بحثمان روی زمین است فعلا، آن عشری که از جزیه می گیرند آن چیز دیگری است، اصلا عشر هم نیست، آن حساب خاص دارد، ۴۸ درهم، ۲۴ درهم، ۱۲ درهم، این ها همه مطالبش گذشته نخواندم چون انصافا طول می کشد، انصافا کتاب نافع است، تقریبا به ذهن من اوائل کتبی است که نوشته شده و این نشان می دهد که واقعا همین مطلبی را که ابن قتیبه نوشته واقعا علم پیشرفت عجیبی کرده، شاید در شیعه هم مثلا حضرت رضا به عنوان عالم آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم شناخته شده به خاطر همین تناسب علمی است، در تقریب و تهذیب ابن حجر دیدم نوشته که راجع به حضرت رضا کان یفتی فی مسجد الرسول و هو ابن عشرين سنة، خیلی مهم است، چون راوی حدیث در اصطلاحشان کسی که می خواست روایت حدیث بکند و تحمل بکند بیست سالگی، آن وقت این راوی می شد بعد فقه و اصول و این ها می دید، علم می دید بعد می شد فقیه و حق فتوا داشت، راجع به حضرت رضا در مسجد رسول الله خیلی عجیب است یعنی یک چهره کاملا مقبول بین خود دستگاه رسما یعنی از طرف دستگاه در زمان بعد هارون، یک مقداری زمان هارون و یک مقداری زمان مأمون مثل این که الان یک طلبه جوان شیعه بخواهد در مسجد النبی در سن بیست سالگی فتوا بدهد، در حد مفتی، خیلی عجیب است، کان یفتی فی مسجد رسول الله و هو ابن عشرين سنة، خیلی عجیب است.

علی ای حال بعد ایشان نوشته و لست افرق بین السواد و بین هذه فی شیء من امرها

می گوید من نظرم این است که آن چه که در ارض عراق هست این را هم در بقیه بکار ببرم، یک عبارتی هم از حضرت رضا خواندیم که إن علیا صار فی ارض العراق بسيرة فہی سيرة امام لجميع الاراضی، خیلی تعجب آور است، عبارات خیلی تشابه دارند، عبارتی که این جا مثلا می آید مثل ابویوسف، آن وقت حضرت رضا هم شبیه آن را در آن طرف قصه دارند.

راستی من یادم رفت چون بعد می خوانیم حالا یادم رفت بگویم، یکی از تشابهاتی که، من چون خیلی روی مسئله تشابه، این که نوشته گفت من پانصد هزار درهم از بحرین آورده بودم و آن مرد گفت خوابی بیداری، باور نمی کرد، عجیب این است شبیه این را هم ما داریم، این هم خیلی عجیب است، شبیه این را بعد از این از مسمعة ابن عبدالمملک کردویه لقبش هر چی باشد می گوید من وکیت البحرین یا وکیت البحرین، من والی بحرین شدم بعد چهارصد هزار درهم آوردم پیش حضرت صادق و مقابل حضرت ریختم و گفتم، این هم خیلی عجیب است، یعنی یک مبلغی شبیه همان مبلغ و از همان شهر فقط آن جا با آن خلیفه دوم به قول خودشان و این جا با امام صادق، خیلی عجیب است، عرض کردم یک تشابهاتی در عده ای از قضایا هست، آیا هدف مسمعة ابن عبدالمملک این بود با این که می گوید ولیت یعنی از طرف حکومت، یا بنی امیه بوده چون امام صادق هم بنی امیه را خوب درک کرده هم بنی عباس را، حالا این والی بوده یا از طرف بنی امیه است یا از طرف بنی عباس، این می خواسته بگوید همچنان که مثلا ابوهره پول را پیش خلیفه آورد من پول را پیش امام صادق بردم، آن نکته ای که من عرض کردم که برای ائمه شأن ولایت قائل بودند، خیلی تعبیر غریبی است لکن فرقی این است که در آن جا مثلا آن یارو گفت آن دومی گفت خوابی بیداری، می دانی چند تاست، عبارتش را خواندیم. در این جا که ان شا الله بعد خواهیم خواند به یک مناسبتی در بحث اراضی، حضرت فرمودند تو خیال می کنی چهارصد هزار درهم مبلغی است؟ الارض کلها لنا، واقعا دو برخورد مختلف، آن جا آن گیج شده بود، در یک عبارت دارد که اصلا گریه کرد، پول ها را که دید گریه کرد، خود ابویوسف هم نوشتند، چون ابویوسف در کوفه بود اصلش پیش ابوحنیفه، با فقر زندگی می کرد بعد که آمد شد قاضی القضاة و رئیس قضاة در پیش هارون یک روز دارد در شرح حالش نوشتند، یک روز برایش فالوده آورده بودند، فالوده خیلی

غذای اعیانی بود، دارد که ابویوسف وقتی چشمش به فالوده خورد گریه اش گرفت، گفت من بچه بودم فالوده اشتها کردم مادرم به من چی گفت حالا فکر نمی کردم نصیب ما بشود.

علی ای حال کیف ما کان فرق این دو تا با همدیگه خیلی عجیب است، می گوید من چهارصد هزار درهم را پیش حضرت بردم حضرت فرمود تو خیال می کنی این پول مال ماست تمام زمین مال ماست، الارض کلها لنا، چون این هم یک طائفه ای از روایات را ما داریم در مقابل این روایتی که این ها، یعنی آن چه که در روایات ما آمده نباید بحث این کرد زمین صلی و فلان، اصلا زمین کلا مال ماست و این تصمیمی است که ما برای تقسیم می گیریم، ان شا الله چون بعد می خواهیم رای شیعه را بگویم این را این جا گفتم که بعد عرض بکنم که تفاوت بین این دو تا.

بعد این که ایشان می گوید و کل ارض من ارض العراق و حجاز و یمن و طائفه و ارض العرب و غیرها، خیلی لطیف است این بیانی را که دارد تقسیم بندی، این زمان چون وفات ابویوسف یک سال قبل از شهادت موسی ابن جعفر سلام الله علیه است، عرض کردم با هم مباحثه هم دارند، یکی در این مسئله این که محرم زیر سایه باید راه نرود که مباحثه بین ابویوسف و حضرت موسی ابن جعفر هست احتمال دارد این احتمال هست، اگر انسان نگاه بکند به استثنای حدثنی فلان و حدثنی فلان یک احساسی می کند یک تشابهاتی در اصل مطلب وجود دارد.

بعد ایشان می گوید تمام این اراضی و لیست لاحد و لا ید فی احد و لا ملک احد و لا وراثه و لا علیها اثر العماره فاقطعها الامام رجلا فعمرها و ان کانت فی ارض الخراج اذی عنها الذی اقطعها الخراج و الخراج ما افتتح عنونه مثل السواد و غیره و ان کانت من ارض العشر اذی عنه الذی اقطاه العشر و الارض العشر، حالا تفسیر ارض عشر، کل ارض اسلم علیها اهلها، هر زمینی که مسلمان می شوند، عرض کردم دقت کردید نکته را که چی می خواهیم بگویم، این تقسیم زمین نه از زاویه اقتصادی بلکه از ناحیه غلبه و قهر و کشور گشائی، از ناحیه جنگ

کل ارض اسلم علیها اهلها فهي ارض عشر

هر مقداری که باشد

و ارض الحجاز و المدينة و المکة و الیمن و ارض العرب کلها ارض عشر

این تمام اراضی ای که در اختیار هارون بود چون می دانید دولت اسلامی در زمان ایشان، به ذهن من حالا این طور است، از لحظه ای که رسول الله اعلام اسلام کرد تا این لحظه ای که بنده خدمتتان نشستم ظاهراً هیچ وقت به اندازه زمان هارون نرسیده است، این اصطلاحی که ایشان دارد که به ابر می گوید هر جا بیاری در ملک من است راست است یعنی آن ابری که در بغداد بود چه از دریای سرخ باشد و چه از دریای مدیترانه باشد و چه از خلیج باشد از هر دریایی این ابر جمع شده به هر جا که می رفت، می رفت فرض کنید تا خراسان و کوه های خراسان و قسمت های افغانستان، تمام این ها ارض اسلام بود، خیلی عجیب است، می گوید ابر تو هر جا بیاری این قدر دنیای اسلام بزرگ شده که هر جا بیاری، هر جا این ابر محصول بدهد کشاورزی بدهد خراجش را به بغداد می برند، آخرش مالیاتش به بغداد می رسد، این عظمت مقداری بود و در زمان او بود که تا حدود اروپا هم رسیدند، عرض کردم یکی از معاصرین می گوید من با ماشین خودم از پاریس رفتم دو ساعت با ماشین شخصی در فرانسه، می گوید لشکر اسلام در زمان هارون تا این جا رسیدند. دو ساعت تا پاریس با ماشین فاصله دارد، اسمش هم برده که من در ذهنم نیست

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین